

ذکر الهی

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



ذکر الهی

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

بین انسان و خدای او پیوندی است دائمی که ابداً گسسته نمی‌شود. شاید انسان از آن غفلت کند، اما خداوند همیشه ناظر و حاضر است و عنایتش دائمی است. در واقع انسان مانند آینه‌ای است که نور الهی را باید بپذیرد و این در صورتی میسر است که اولاً عاری از غبار و زنگار باشد و ثانیاً رو به خورشید باشد. اولی را قلب صاف و عاری از وابستگی‌ها می‌گوییم و دومی را اقبال و توجه به مظهر ظهور خداوند، یعنی محلّ تجلّی او که "وجه" نامیده شده است.

در آثار مبارکه اشارات بسیاری می‌توان یافت که علیرغم غفلت انسان از خداوند، او از بشر غافل نشده و باران عنایتش باریده و نور رحمتش درخشیده و بحر لطف و مکرمتش همواره در موج بوده و نسیم فضل بی‌کرانش در هبوب. در اینجا باید استعدادی از انسان بروز کند تا از این مواهب استفاده نماید. اگر هم استفاده نکند البته هیچ نقصانی به حق وارد نشود بلکه انسان است که خود را محروم می‌نماید.

حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "ای خاک متحرک، من به تو مانوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجره امید تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من



ORIGINAL

دور و من عزّت بی زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 379)

از آنجا که خداوند به صرف محبت انسان را خالق کرده و به لحاظ مهر فراوان برای او همه چیز را فراهم آورده تا او بتواند طریق صحیح را در پیش گیرد و به سر منزل مقصود برسد، مایل است که انسان خود را از این همه مواهب محروم نکند و در مقابل محبت بی شائبه او مهری بی کران و بدون قید و شرط به خدای خود داشته باشد. در واقع این محبت ورزیدن به خدای هم وسیله‌ای است که انوار لطف او به ما برسد نه آن که ما در حق او لطفی کرده باشیم. می‌فرماید، "أَحِبِّينِي لِأُحِبَّكَ. إِنْ لَمْ تُحِبِّنِي لَنْ أُحِبَّكَ أَبَدًا. فَأَعْرِفْ يَا عَبْد." (همان، ص 18)

و لذا ما در مقام مناجات به درگاه حضرتش روی آورده به لسان جان محبوب امکان را ندا کرده عرض می‌کنیم، "چگونه از عهده شکر تو بر آیم. در بحر غفلت و نادانی مستغرق بودم لسان فضلت مرا ندا نمود و ید عنایت مرا اخذ کرد. ای پروردگار من غفلت من به مقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و به ماء صدید ظنون راه نمود. از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی و از حبت مخمود بودم و نار عنایت تو مشتعل." (ادعیه حضرت محبوب، ص 366)

بنابراین، بنا به آیه مشهور قرآنی (سوره ق، آیه 16)، "نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ"، خداوند، یعنی در واقع مظهر ظهور الهی، به ما همیشه نزدیک است و این ما هستیم که خود را از او دور ساخته‌ایم. در این باب سعدی شعری زیبا دارد که جمال مبارک نیز آن را تحسین و تفسیر فرموده‌اند. داستانی که سعدی در این مورد نقل می‌کند به صورت زیر است:

"در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی گفتم به طریق و عظم با جماعتی افسرده دل مرده ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده. دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیزم ترا اثر نمی‌کند. دریغ آدمم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلت کوران. ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز.

در معانی این آیت که «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» سخن به جایی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیک ترا از من به من است *** وینت مشکل که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که او *** در کنار من و من مهجورم

من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست که رونده‌ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد و نعره‌ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس به جوش.

گفتم ای سبحان الله دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور.

فهم سخن چون نکند مستمع *** قوت طبع از متکلم مجوی

فسحت میدان ارادت پیار *** تا بزند مرد سخنگوی گوی

(گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان)

حضرت بهاء الله درباره این شعر می‌فرماید:

"مقصود شاعر از این بیت، که دوست نزدیک تر از من به من است *** وین عجب تر که من از وی دورم، ترجمه آیه مبارکه بوده که می‌فرماید «و نحن اقرب الیه من جبل الورد» و فی الحقیقه به لسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خمر رحمت رب العالمین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری شد. چون حق فرموده که من به انسان نزدیک تر از رگ گردن او به او، لذا می‌گوید با وجود آن که تجلی حضرت محبوب از رگ گردن من به من نزدیک تر است، مع ایقان من به این مقام و اقرار من به این رتبه، من از او دورم. یعنی قلب، که مقرر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی، از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول؛ از او محبوب و به دنیا و آلاهی آن متوجه و حق بنفسه قرب و بعد ندارد؛ مقدّس است از این مقامات و نسبت او به کلّ علی حدّ سواء بوده. این قرب و بعد از مظاهر ظهور." (خوشه‌ها، شماره 1، ص 55-56)

علت این قرب و بعد در چیست و چرا با آن که روح آدمی مجذوب حق است، به ظاهر از او دور می‌ماند و به دنیا و آلاء آن توجه دارد. جمال قدم در این باب نیز توضیح می‌فرماید: "قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرر تجلی رحمانی است بسا می‌شود که از مجلی غافل است. در حین غفلت از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکر به حق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری." (همان، ص 56)

ذکر و ثنای الهی

بنابراین، آنچه که آدمی را به حق نزدیک می‌سازد ذکر و ثنای الهی است، یعنی متذکر بودن و ذکر محبوب را گفتن و از ماسوای او وارسته و منقطع شدن. جمال قدم تأکید دارند، "إِنَّ ذِكْرَهُ خَيْرٌ عَمَّا

خُلِقَ فِي الْإِبْدَاعِ لَوْ أَنَّكَ مِنَ الْعَارِفِينَ. وَإِنَّ بَذِكْرِهِ تَطْمِئِنُّ النَّفُوسُ وَتَفْرَحُ أَفئدة الذَّاكِرِينَ". (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 15، ص 193 / مضمون: ذکر خداوند از هر آنچه که در عالم خلق شده بهتر است. به ذکر اوست که نفوس مطمئن شوند و دلها شاد گردند.)

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به نونهالی از اطفال بهائی او را هدایت می‌فرماید که چنان به ذکر و ثنای الهی پردازد که خودش ذکر مجسم شود و بعد به بیان نتیجه آن می‌پردازد که جالب‌تر و جذاب‌تر است. می‌فرماید، "هو الله، ای نهال بوستان محبت الهی، ثناء جمال قدم باش و ستایش اسم اعظم. یعنی چنان به ذکر و فکر و ستایش و ثناء جمال مبارک مشغول شو که حقیقت مجسمه ثنا گردی و هیكل مشخص نعت و ستایش ربّ ایهی. آن دم ملاحظه نمایی که مسامع مجامع ملکوت به آهنگت متلذذ و نفوس محافل لاهوت به استماع محامد و نعوت مهتر و مستبشر. و علیک التّحیة و الثّناء. ع" (هو الله، ج 2، ص 33)

در واقع ذکر خداوند گنجی است که در اختیار انسان نهاده شده است. به تصریح جمال قدم، "إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذِكْرَهُ كَنْزَ الْأَحْبَاءِ الَّذِينَ أَقْبَلُوا إِلَيْهِ بِوَجْهِ بِيضَاءٍ وَعَمِلُوا بِمَا أَمَرُوا بِهِ فِي كِتَابِهِ الْمُبِينِ". (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 15، ص 76)

ذکر الهی دوستی است که همیشه ما را همراهی می‌کند. توصیفی که حضرت بهاء الله برای آن دارند، به راستی نور امید در دل می‌تاباند و عشق به ذکر الهی را در دل و جان می‌پرورد. می‌فرماید، "ای حسین، به ذکر الله مأنوس شو و از دوش غافل. چه که ذکرش اینسی است بی نفاق و مونس است با کمال وفاق. میهمانی است بی خیانت و همدمی است بی ضرر و جنایت. مجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین؛ رفیقی است با وفا به شأنی که هر کجا روی با تو آید و هرگز از تو نگسلد. غم را به سرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزداید." (دریای دانش، ص 132)

در وصف "ذکر الهی" آمده است، "ذکر الهی امطار رحمت است از برای حبه‌های معانی." (مناهج الاحکام، ج 1، ص 161) در لوح دیگر آمده است، "مصباح دل حبّ الله بوده. او را به دهن ذکر برافروز." (آثار قلم اعلیٰ، ج 6، ص 19)

حضرت بهاء الله در لوحی قلوب انسانی را به بوستانی تشبیه می‌کنند که متعلق به مالک امکان است و در آن باید شجره محبت رحمانیه غرس شود و البته هر گیاهی، هر درختی، نیاز به آبیاری دارد. ذکر الهی سبب آبیاری آن شجر حبیّه است. جمال قدم در لوح مزبور، بعد از توصیف بستان ظاهری و تشبیه قلوب

انسانی به آن می‌فرمایند، "ای دوستان، بساتین مالک امکان را تربیت نمایید و از خار و خاشاک زائده مقدّس دارید. این بساتین قلوب شماست. هر نفسی که شجرهٔ محبت رحمانیه را در بستان قلب خود کاشته باید او را حفظ نماید و از باران اذکار سیراب دارد و از خاشاک نفس و هوی پاک کند. این است سخن حکیم دانا، نیکوست حال نفسی که به گفتار پروردگار رفتار نمود." (حدیقهٔ عرفان، ص 122)

ذکر ما و ذکر خدا

از آنجا که خداوند همیشه در بذل عنایات خود به بندگان پیشقدم است و آنچه که انسان از اعمال نیکو انجام می‌دهد، خداوند بهتر از آن را به او مرحمت می‌فرماید. مثلاً دربارهٔ انفاق می‌فرماید، "أَنْفَقَ مَالِي عَلَى فُقَرَاءٍ لِيَتَفَقَّ فِي السَّمَاءِ مِنْ كَنُوزِ عِزِّي لِاتَفَنِي وَخِزَائِنِ مَجْدٍ لِاتِيَلِي." (کلمات مکنونه عربی، شماره 57)

دربارهٔ ذکر الهی نیز همینطور است. در کلمات مکنونه عربی (شماره 43) می‌فرماید، "أُذْكَرُنِي فِي أَرْضِي لِأَذْكَرَكَ فِي سَمَائِي. لِتَقَرَّ بِهٖ عَيْنُكَ وَتَقَرَّ بِهٖ عَيْنِي." (مضمون: مرا در روی زمینم ذکر کن تا تو را در آسمانم ذکر کنم. تا چشم تو بدان روشن شود و چشم من به این.) نکتهٔ بسیار زیبایی است که وقتی خدای را ذکر می‌کنیم سبب مسرت او می‌شود و البته او کاری می‌کند که سبب مسرت خاطر ما بشود؛ سبب حیات ابدی ما گردد. چه که به بیان جمال مبارک، "ذکر حق مونس جانها و محی دلهاست. جهد کن تا به ذکر او از ذکر دوش فارغ شوی و به کمال استقامت در ظل رحمتش بیاسایی." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 65، ص 230)

به راستی ذکر الهی سبب حیات واقعی انسانها است و البته پاداشش در جهان دیگر مجاورت رحمن. با ذکر الهی در این عالم، مقامات باقیه نیز کسب می‌شود. شاید یکی از معانی بیان جمال مبارک که این عالم با آن که لایق توقف و توطن نیست ولی در یک مقام از جمع عوالم الهی برتر و بر همه مقدم است "چه که مع فنائه و تغیره کسب مقامات باقیه و مراتب عالیه در آن مقدر است" (لثالی الحکمة، ج 3، ص 273) همین باشد زیرا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "حیات حقیقی در این جهان ذکر یزدان و در آن جهان جوار رحمت رحمن... پس این حیات را آیات بینات کن تا آن حیات حاضر و مهیا گردد." (مناجیح الاحکام، ج 1، ص 162)

برای وصول به آن رتبهٔ بلند اعلیٰ باید صادق بود. یعنی باید صدق را پیشهٔ خود ساخت. ایادی امرالله، جناب اسم الله الأصدق با عنوان "ای مظهر صدقم" مخاطب قرار گرفته است. مثلاً خطاب به ایشان راهنمایی می‌فرمایند، "ای مظهر صدقم، اگر بر فراش آرمیده‌ای سر بردار و اگر نشسته‌ای به قوهٔ اسمم

برخیز و اگر ایستاده‌ای به شوق جمال طَیْر و اگر در طَیْرانی به سلطان قدرتم عَرَج و اگر در عروجی به ملیک امرم قَف علی مَقْرَک فی هَوَاء الرُّوح ثمّ افتح شفتاک باسمی الفتح ثمّ حرّک لسانک باسمی الحرّک ثمّ أنطق علی لحنی قل یا ملاً الأرض و السّمَاء تالله الحقّ قد ظهر ملیک البقاء و أشرق عن افق البداء بسلطانه العلیّ الأعلیّ." (پیک راستان، ص 24)

حال، به ایشان می‌فرمایند، "ای مظهر صدقم، جهد نما که مطابق به این اسم در ارض ظاهر شوی و صدق که عندالله محبوب بوده آن است که به ثناء نفسش قیام نمائی و به ذکر امرش مشغول شوی. چه که هیچ صدق با کلمه‌ای که لله به آن تکلم می‌شود برابری ننموده و نخواهد نمود. پس خوشا حال آن نفوسی که به این رتبه بلند اعلیٰ فائز شوند." (همان، ص 25)

از آن گذشته لسان برای ذکر الهی است. اگر به غیر ذکر الهی مشغول شود، به مقصود از خلقت خود نائل نگشته است. جمال قدم می‌فرمایند، "لسان از برای ذکر رحمن خلق شده، زینهار او را به کلمات مظاهر شیطان می‌آلاید. لسان مشرق انوار صدق است، او را مطلع کلمات کذب نمائید. لسان مخزن بیان و ثنای من است، او را به ذکر این و آن مشغول مسازید. چه که او را در مقام خود آیه لایفد قرار فرموده‌ام. چنانچه آنچه نطق نماید قادر است مادام که وجود باقی نطق از او مقطوع نشود مگر مرضی حائل شود مابین او و ثناء ربّ او." (کتاب بدیع، طبع آلمان، ص 6)

ذکر الهی سهل و ممتنع

اما ذکر الهی نیز سهل و ممتنع است. چه که خالق، وجود صرف است و مخلوق، عدم محض. چه رابطه‌ای فیما بین آنها وجود دارد که مخلوق بخواهد ذکر او را بکند. جمال قدم به نکته ظریفی اشاره دارند:

"مخلصین و مقربین و موحدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دوش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کرم به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السن از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود. و الا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صرف کجا تواند در عرصه بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و گرمش اجازت بخشید. له الحمد و له الشکر و له الذکر و له الثناء. إنه لمولیّ الأسماء و فاطر السّماء." (آثار قلم اعلیٰ، ج 6، ص 198)

بنابراین، صرف ذکر خدای گفتن منوط به اجازه او بوده است. این اجازه از آن جهت صادر شده که خداوند عاشق بندگانش است و مایل است آنها همیشه نورانی باشند و در کمال صحت روحانی. در توصیه‌ای که جمال مبارک به علی نامی از احبّاء می‌فرماید، چنین ذکر شده است: "ای علی به اخلاقم متخلّق شو و با احبّایم به خضوع تمام معاشر باش ... ای علی در ابکار به ذکر جمال مختار مشغول باش و در استحار به یادش مأنوس. ای علی ذکر شفای قلوب و ضیاء صدور بوده و خواهد بود. به دنیای فانی از طلعت باقی غفلت مکن و از شداید آن محزون مباش. در کلّ امور به سلطان ظهور توکل کن. اگر به وصایای الهی عامل شوی به خیر اکبر و منظر اطهر فائز گردی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص 127)

اما آیا می‌توان از هر کلامی برای ذکر او سود جست و آنچه‌ان که در میان پیروان برخی از ادیان متداول است، یا بعضی که اصلاً غیر از خدا به چیزی اعتقاد ندارند، می‌توان به هر کلامی روی آورد و به ذکر و ثنای او پرداخت؟

چه ذکر قابل درگاه الهی است؟

تردیدی نیست که خداوند محیط است و بندگان محاط. در نتیجه هیچ محاطی نتواند ذکر و ثنای محیط نماید چه که به آن احاطه ندارد و لذا باید از خود محیط، که بالاتر و گسترده‌تر از محاط است، استفاده کند. جمال قدم می‌فرماید:

"فی الحقیقه حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله را ثنا و ذکر گفتن لایق نبوده و نیست. چه که راه آن خلوت مسدود است و طریق آن سرّ و سرّ ممنوع. انجمن شهود کجا و خلوتخانه غیب کجا؟ کو طریق و کو راه؟ از قلم ذکر قدم نمودن مثل ذکر نملة است حضرت مقصود را و از لسان، محبوب امکان را ثنا گفتن به مثابه دلالت ذره است خورشید را یا قطره است بحر را... هم تو دانی که غیب از وصف اهل شهود مقدّس و منزّه و مبرّاست. و چون نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر این فقره واضح و مبرهن شد، چاره جز تولّای به اولیای او نبوده و نیست." (علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، ص 77)

در کلامی از جمال مبین چنین مذکور، "ذکر بی لسان نمودی. حال لسان رحمن از قبل او خود را ذکر می‌نماید. ذکر که از برای هر شیئی از اشیاء لسان جدید عطا کند. ان ربک الرحمن هو الغفور الرحیم." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 270)

بدین لحاظ است که به جای استفاده از کلمات بشری، اهل بهاء از کلمات خداوند برای ذکر و ثنای او استفاده می‌کنند، چه که حضرتش فرموده است:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأن ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزین داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود...". (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 80)

در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کرد که بسیار جالب و جاذب است. وقتی ما نسبت به خداوند خاضع و خاشع باشیم، او نیز همین رویه را با ما در پیش می‌گیرد. ولی تواضع خداوند با خضوع ما متفاوت است. ما در مقابل او محویت و فنا در پیش می‌گیریم، در نتیجه او در قلب ما، که تهی از ماسوای اوست، تجلی می‌کند. به این علت است که می‌فرماید، "کُن لِي خَاضِعًا لِأَكُونَ لَكَ مُتَوَاضِعًا..." (کلمات مکنونه عربی، شماره 42) حضرت ولی امرالله در ترجمه این فقره می‌فرمایند که، "برای من فروتنی پیشه کن تا در کمال بزرگواری به دیدار تو آمیم." این معنی را می‌توان در حدیث قدسی یافت که می‌فرماید:

"يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ حِينَ يذْكُرُنِي. فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُ وَإِنْ اقْتَرَبَ إِلَيَّ شَبْرًا اقْتَرَبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنْ اقْتَرَبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا اقْتَرَبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَإِنْ أَتَانِي مِمَّنِي، أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً." (رواه البخاری عن الصَّحَابِي الْجَلِيلِ ابْنِ هُرَيْرَةَ)

مضمون کلام چنین است: من مطابق گمان بنده‌ام نسبت به خودم هستم. و وقتی مرا ذکر کند با او هستم. اگر مرا نزد خود ذکر کند من نیز او را نزد خود ذکر می‌کنم و اگر مرا نزد مردمان ذکر کند او را نزد مردمان بهتر از او ذکر می‌کنم و اگر یک وجب به من نزدیک شود من یک ذراع (از آرنج تا نوک انگشت) به او نزدیک می‌شوم و اگر یک ذراع به من نزدیک شود به اندازه فاصله نوک دو انگشت دو دستی که به طرف باز شده باشند به او نزدیک می‌شوم و اگر قدم زنان به سوی من آید، من دوان دوان به سویش می‌روم.

بنابراین، در اینجا معنای تواضع خداوند کاملاً مشهود است و این بدان علت است که او عاشق بندگان خویش است. بدین لحاظ همواره به آنها ناظر است و چون تمایلی از آنان مشاهده کند نور هدایت خود را بر آنها می‌تاباند.

آیا شکر الهی جایز است

وقتی ما آنقدر احاطه نداریم که قدر نعمت‌های الهی را آنطور که شاید و باید بدانیم، چطور می‌توانیم او را شکر گوئیم؟ مناجات معروفی است از حضرت عبدالبهاء که می‌فرمایند، "نعمت‌های تو نامتناهی است و شکرانه ما محدود. چگونه محدود شکر غیرمحدود نماید. عاجزیم از شکر الطاف تو."

بنابراین، چون در این زمینه بس ناتوانیم، لابد نتیجه می‌گیریم دست از شکر و سپاس حضرتش برداریم. ولی، نظر به بزرگواری و عظمت و کبریایی او است که اجازه شکر داده است. جمال قدم می‌فرمایند:

"این فضل اعظم را نه به بحور می‌توان تشبیه نمود و نه به امطار و نه به اوراق اشجار و نه به رمول صحرا و نه به ذرات کائنات. آیا عباد مقبلین و موحدین و مخلصین چگونه از عهده شکر بر آیند. نعمتی که احصاء آن مشکل است، شکر آن هم فوق عرفان بشر است. چون فضلش و رحمتش سبقت یافت اذن عطا فرمود و این سبب بزرگ و علة اعظم شد از برای ذاکرین و مخلصین و موحدین. والّا مقام خاک کجا و روح پاک کجا. چه مناسبت؟ چه مشابَهت؟ چه مشاکلت؟ معدوم صرّفیم و به اراده‌اش موجود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص 83)

در واقع شکر و سپاس مخلوق به ساحت خالق راه نیابد و بدو نرسد. چه که متعالی و مقدّس است از آن که شکر به او راه یابد. این است که حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "حمد موجودات به او نرسد و شکر ممکنات به ساحت اقدسش راه نیابد. بی‌چون به چند و چون معروف نگردد. عرفان از وصفش عاجز و اهل دانش و بینش به تصصیر معترف." (دکتر علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت، ص 77)

بنابراین باید راهی یافت که شکر نعمت‌های او کنیم. جمال قدم در لوحی به امضاء کاتب وحی هدایت فرموده‌اند:

"انسان اگر فی‌الجمله در فضل بی‌منتهای حق جلّ جلاله تفکر کند حیرت به شأنی او را اخذ نماید که از خود و غیر غافل شود. مسئله تعالی بآن یشکر نفسه من قبل عبادِه و یثنی ذاته من قبل اصفیائه و اولیائه. چه که این بسی واضح است که شکر غیر او قابل او نبوده و نیست. ولکن چون امر فرموده عباد خود را به شکر و ثنا، محض فضل قبول فرموده و می‌فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص 8-247)

حلاوت کلام الهی

سخن خداوند شیرین است. چه که از عوالم روحانی آمده و با روح آدمی که آن هم وطنش آن عالم است، سنخیت و آشنایی دارد. بدین لحاظ در مذاق انسان بسیار شیرین جلوه می‌کند. این که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس می‌فرماید اگر کسی پی به حلاوت کلمه‌الله ببرد هر آنچه را که دارد فدا می‌کند تا حکمی از احکامش را تثبیت نماید: "لَوْ يَجِدُ أَحَدٌ حَلَاوَةَ الْبَيَانِ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ فَمِ مَشِيَّةِ الرَّحْمَنِ، لَيُنْفِقُ مَا عِنْدَهُ وَلَوْ يَكُونُ خَزَائِنُ الْأَرْضِ كُلِّهَا لِيُثَبِّتَ أَمْرًا مِنْ أَوْامِرِهِ الْمُسْرَقَةِ مِنْ أَفْقِ الْعَنَاءِ وَالْأَلْطَافِ". (بند 3)

اما اسفا که ذائقه اهل عالم به بیماری دچار شده و قادر به تشخیص شیرینی از تلخی نیست. این است که جمال قدم می‌فرماید، "گویا ذائقه اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغییر نموده. چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده می‌شوند. بسیار حیف است که انسان خود را از اثمار شجره حکمت ممنوع سازد." (لوح مقصود، ص 21)

جمال قدم می‌فرماید، "اگر جمیع ناس حلاوت کلمه‌ای از کلمات الهیه که از مشرق فم مشیت رحمانیه اشراق فرموده ادراک نمایند کلّ از لذائذ دنیای فانیه منقطع شوند و به وجه باقی توجه کنند." (خوشه‌ها، شماره 1، ص 55)

علت آن است که کلام الهی سلطان کلمات است. از هر کلامی برتر و علاوه بر تأثیرات روحانیه حاوی مفاهیم معنویّه بسیار است که اگر کسی درباره آن تفکر نماید ابواب جدید معانی به روی او گشوده خواهد شد. این معنی شامل جمیع ما نزل از قلم اعلی می‌شود؛ چه که جمال مبین می‌فرماید، "آنچه از قلم ابهی جاری شیرین است و ملیح." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 23)

حال، در مقام ذکر و ثنای الهی، کلام خود او را بر زبان می‌رانیم و حلاوت آن را احساس می‌کنیم. مهم‌ترین ذکر الهی نماز اوست. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "چون در کمال تنبه و خضوع و خشوع در نماز بین یدی‌الله قیام نمائیم و مناجات صلوة را به کمال رقت تلاوت نمائیم، حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیه حاصل کند." (گنجینه حدود و احکام، ص 11)

اگر در مقام مقایسه شیرینی مائدة آسمانی و شیرینی زمینی برآیم، متوجه می‌شویم که اولی سودمند است و هرچه بیشتر مصرف شود مفیدتر است و دومی اگر زیاد مصرف شود آسیب جدی وارد آورد. حضرت عبدالبهاء به نحوی زیبا آن را به تصویر کشیده‌اند. هیکل مبارک می‌فرماید: "شیرینی و حلاوت در مائدة آسمانی است و لذت در طعام روحانی. زیرا شیرینی عنصری صغیرا تولید نماید و سبب علل و

امراض امعاء و احشاء گردد. اما شیرینی الهی کام را پرحلاوت نماید و روح را صحت و عافیت یفزاید. این قند مکرر محبت الله است و معرفت الله" (یاران پارسی، ص 183).

حضرت بهاء الله در شیرین زبانی مظهر ظهور الهی در لوحی که به لطافت تام برای یکی از اماء الرحمن عنایتاً نازل فرموده اند چنین می فرمایند، "ای مادر نوشته تو را به زبان فارسی می نویسم تا شیرین زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی و اقرار کنی که بلبل معنوی به جمیع لسان در باغ های روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی. ای مادر از دل بگذر و به دلدار رو آور و از جان بگذر و به جانان فائز شو. نهر قلب را به بحر مقلّب متصل کن و رشته حب را به ریشه قرب محبوب محکم دار. جان بی جانان به درهمی نیرزد و دل بی دلدار به فلسی مقابل نه. سر بی سرور در خاک به و دل بی درد سوخته به و گردن بی رشته به شمشیر بریده به..." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 299).

هر کسی نمی تواند این شیرینی را دریابد مگر آن که طالب آن باشد و مزاج روحانی خود را چنان صاف و پالوده سازد که شیرینی مزبور در او اثر بخشد و ذائقه اش متأثر از سموم مادیّه نشده باشد تا بتواند شیرینی روحانی را دریابد. اگر ذائقه تغییر یابد، شیرینی را نیز تلخی یابد. در بیان جمال قدم مذکور، "... مثل تغییر ذائقه مریض که از شیرینی تلخی ادراک می نماید. این تغییر در شیرینی احداث نشده، بلکه ذائقه تغییر نموده" (لثالی الحکمة، ج 2، ص 66). بنابراین، در مقام اول باید ذائقه سالم داشت تا بتواند تلخی را از شیرینی تشخیص دهد و حنظل را از شکر فرق گذارد که قلم اعلی فرمود، "از خدا بصر بخواهید و ذائقه سالم طلب کنید. چه که نزد بی بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است و در ذائقه مریض حنظل و شکر در یک مقام" (مجموعه الواح، ص 157).

بنابراین، باید وسیله را فراهم آورد تا از حلاوت آثار سود جست والا ثمر نبخشد. حضرت بهاء الله می فرمایند، "کوثر ذکر و بیان رحمانی از معین قلم امر سبحانی مقطوع نگردد. لازال آن ناطق و این جاری. انشاء الله باید آن جناب به گوش طاهر آن را اصغاء نماید و به ذائقه لطیفه در کلّ حین از این بچشد" (آیات بینات، ص 23). گوش حقیقی یا "سمع جان" از جمله وسایل درک کلام الهی است: "صریر قلم اعلی را، که مابین ارض و سماء مرتفع است، به سمع جان اصغنا نما تا حلاوت آن را بیابی و به ذکر دوست از عالم و آنچه در اوست غنی و آزاد شوی" (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 2).

آنچه که سبب بیماری حسّ چشایی می شود و توانایی درک شیرینی کلام الهی را از آن می گیرد، غفلت و توجه به نفس و هوی و روی برگرداندن از عنایات خدا است. در لوح مقصود از کلام حضرت

معبود نازل، "گویا ذائقهٔ اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغییر نموده؛ چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده می‌شوند" (مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص 107).

به هر حال، شیرینی گفتار خداوند مشهود و واضح؛ اگر کسی آن را در نیابد، به حلاوت کلام خدش‌های وارد نشود، "اگر کسی صاحب شامه نباشد، بر گل بستان چه تقصیری راجع؟ بی‌ذائقه قدر عسل از حنظل نشناسد" (مجموعه الواح، ص 4-83). این محرومیت، این احساس نکردن شیرینی کلام، جزای عمل فردی است که طریق غفلت در پیش گرفته است. اگر قدری به خود آید و با کلام حق انس گیرد، البته از آن نادانی نجات یابد و طریق هدایت در پیش گیرد. جمال قدم می‌فرماید، "ای صاحبان بصر قدری تفکر نمایید شاید حلاوت بیان رحمن را بیابید و خود را از هیماء جهل و نادانی نجات دهید... چه شده که سکر غفلت کل را احاطه نموده؟ آیا ذائقه را چه منع نموده و شامه را چه حادث شده؟ نیست اینها مگر از جزای اعمال" (مائدة آسمانی، ج 7، ص 220).

ذکر الهی با کلام او سبب انبساط است

ذکر الهی، در آن حین که مناجاتی بر زبان عبد جاری می‌شود، آن کلامی را می‌خواند که خدایش به مهر تمام برایش نازل فرموده، تمام اجزاء و اجزایش، روح و روانش، کل وجودش، به وجد و شعف می‌آید. چه که این زبان زبانی آشنا در این ولایت غربت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "اگر جمیع احزان احاطه نمایند، چون به مناجات در صلوة مشغول گردیم، کل غموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد. حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم." (امر و خلق، ج 4، ص 92)

جمال قدم می‌فرماید، "مع ایقانی بانه لا یذکر بذكر دونه و اقراری بانه لا یوصف بوصف ما سواه، اذکره اتباعاً بما أنزله فی کتابه المبین. فی الحقیقه عالم قلب را نشاطی جز ذکر او نه و هم و غم افنده و قلوب را جز یادش فرح و فرجی نیست. ذکرش مطلع انبساط و ثنایش مشرق نیر نشاط. حمداً له ثم حمداً له بما عرفناه ذکره و هدانا إلى صراطه. أشهد أنه هو الفضل ذوالعناية القديمة." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص 179)

این ذکر مایهٔ انبساط کل کائنات است چه که هر یک از مخلوقات به نوعی با خالق در ارتباط و به ثنای او ناطق و به ذکر او متکلم. حال، کلام اشیاء مختص خود آنها است و سایرین را راهی به ارتباط میان خالق و مخلوق نیست. جمال قدم می‌فرماید، "امروز اشیاء مترنم و عنادل بیان بر اغصان سدرهٔ عرفان مغرد. امروز هر یک از اشیاء محلی اختیار نموده و در آن محل به ذکر حق جل جلاله مشغول.

از عرف آیات مالک اسماء و صفات و شوق ظهور مُظهر بیّنات کَلّ منجذب. آیات سرور و ابتهاج کَلّ را اخذ نموده. ولكن معشر عباد اکثری غافل. یا حزب الله اگرچه السن عالم از ذکر مالک قَدَم علی ما ینبغی عاجز و قاصر است، ولكن چون کَلّ را امر به ذکر و ثنا فرموده لذا مقبول." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص 8)

حال، اگر نفسی به کمال دقت در آفرینش نظر نماید، آن جذبه و سرور را مشاهده کند و ذکر و ثنای اشیاء را دریابد. زیرا جمال مبارک می فرماید، "امروز نور ندا می نماید و طور بشارت می دهد. اثمار می گوید یا اشجار روز روز شادیست و یوم فرح و سرور است چه که محبوب ظاهر و مشهود است. عجب جذبی عالم را اخذ نموده و عجب شوری بین ملاء اعلی. بساط ابتهاج به کمال انبساط مبسوط. طوبی از برای لسانی که به ذکرش ذاکر و سمعی که به ترنّمات اشیا فائز. ای صاحبان سمع، اطیار فردوس اعلی در تغنی؛ ای صاحبان بصر انوار اسم اعظم مشهود؛ خود را محروم ننمایید. قدر ایّام را بدانید. قلم اعلی در لیالی و ایّام به ذکر حزب الله مشغول. طوبی لهم و لهم حُسن مآب و لله الأمر فی المبدأ و المعاد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص 3)

شرط ذکر

هنگام ذکر الهی باید توجه تامّ به حضرتش داشت و الا اثر نبخشد و فایده بر آن مترتب نگردد. حضرت اعلی می فرماید، "در ظهور نقطه بیان مشاهده کن. عبادی هستند که هر شب تا صبح به ذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب به ارتفاع گشته در سماء ظهور و هنوز آنها از سر سجّاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود، می گوید مرا از ذکر خدا باز مدار. ای محتجب تو ذکر خدا را می کنی و از کسی که این ذکر را تجلّی در تو نموده چرا محتجبی. اگر قبل نازل نفرموده بود، «فاذکروا لله» بجا تو می دانستی که ذکر کنی و بجا می کردی." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 54)

برای آن که این ذکر دائمی باشد، یعنی همواره آدمی به یاد خدا باشد و او را در ژرفنای دل و جان ذکر کند، اشارتی به "ذکر سر" باید کرد که حضرت اعلی بر آن تأکید دارند. طلعت اعلی می فرماید:

"و این که امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب به ذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محتجب نمائی. نه این که به لسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد به ذروه قدس و محلّ انس. لعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت، مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که

اگر مشرق شود فی الحین تعاکس به هم رسانند. زیرا که او است مبدء هر خير و به او راجع می شود کل امر. (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 65)

حال اگر این ذکر در کمال توجه و تمرکز باشد، به منزله لقاء الهی نیز محسوب است. چه که حضرت بهاء الله می فرماید، "إِنَّ الَّذِي وَجَدَ نَفْحَةَ الرَّحْمَنِ فِي هَذَا الزَّمَانِ إِنَّهُ يُسْتَقِيمُ عَلَى الْأَمْرِ عَلَى شَأْنٍ لَا يَمْنَعُهُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ رَبَّكَ يُؤَيِّدُ مَنْ أَرَادَ الْوَجْهَ إِنَّهُ مَعَ عِبَادِهِ الْمُخْلِصِينَ. يَا نَاطِرُ، أَنْظِرْ تَرَانِي. إِنَّ الَّذِي أَقْبَلَ إِلَى اللَّهِ مِنْ رَأْيِي إِنَّ رَبَّكَ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدٌ." (لئالی الحکمة، ج 3، ص 191 / مضمون: کسی که بوی خوش رحمان را در این زمان بیابد، بر امر به نحوی مستقیم ماند که کسانی که کافر شوند او را منع نتوانند. خدایت کسی را که اراده محل تجلی خدا را نماید تأیید رساند که او با بندگان مخلصش است. ای ناظر، بنگر تا مرا ببینی. کسی که به من روی آورد او از کسانی است که مرا دیده اند. خدایت بر آنچه گویم شهادت می دهد.)

خداوند قبل از ما، ما را ذکر می کند

خداوند به ما ناظر است و بدین لحاظ است که ما به او نظر می کنیم، او را می ستاییم و به ذکر او مشغول می شویم. اگر او ما را ذکر نمی کرد، چگونه می توانستیم به ذکر او زبان بگشاییم؟ اگر او ما را ذکر گفتن نمی آموخت، چگونه امکان داشت بدانیم یا بتوانیم او را ذکر کنیم. اما اسفا که همه بندگان ذکر او را نمی شنوند. او ناظر به حال جمیع بندگان است و مایل که این ارتباط متقابل همیشه برقرار باشد. این است که می فرماید:

"تا او ناظر نباشد احدی ناظر به او نخواهد بود. نظر او سبقت داشته بر عالمیان چنانچه رحمتش داشته و خواهد بود. لازال ذکر او عباد خود را مقدم بوده از ذکر عباد او را. ولکن ذکرش را هر گوشی استماع ننماید و هر قلبی ادراک نکند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص 71)

در واقع، ذکر ما حضرتش را بدان علت است که او به ما ناظر است. در واقع ما باید ندای او را که بهترین دوست ما است، که ما را لأجل خودمان دوست دارد نه مانند دوستان ظاهر که به علت منفعتی که به آنها عاید گردد، به گوش جان بشنویم. حضرتش بنفسه المبارک توصیه می فرماید، "ای بنده دوست، ندای دوست را از گوش جان بشنو. مادامی که به او ناظری او به تمام چشم به تو ناظر است. جسد مقبلین مابین نفوس مثل ذهب است مابین اجساد. اگر به تو ناظر نبود به ذکرش ناطق نبودی. به تو ناظر است و به ذکرش ناطق." (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 26)

بنابراین، وقتی در ابتدای دعای خواب می‌خوانیم، "انت الذاکر و انت المذکور" بدان علت است که هر ذکر و ثنایی از حضرتش نشأت گرفته و البته به او باز می‌گردد. او پیش از عباد، آنها را ذکر کرده، و در نتیجه جمیع او را ذکر می‌نمایند؛ چه بشناسند چه نشناسند. حضرتش می‌فرماید:

"اوست ذاکر و مذکور. ذاکر است، چه که قبل از ظهور عباد در عالم مُلکیه، جمیع را ذکر فرموده و ذکر او عباد را علت ذکر عباد است او را؛ و مذکور است چه که السن به ذکر و ثنای او ناطق. چنانچه جمیع حق را می‌طلبند اگرچه از او محتجبند. هر وصف و ثنایی که از لسان هر واصف ظاهر می‌شود به مبدأ خود راجع است. اگرچه آن مُثنی و واصف موصوف را نشناسد. خوشا به حال نفسی که بشناسد و ذاکر شود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص 78)

گاهی اوقات ذکر الهی با شناخت حضرتش هست، که البته مقصود عرفان مظهر ظهور او است. بعضی هستند که خدا را ذکر می‌کنند بدون آن که مظهر ظهورش را بشناسند. در واقع بر این ذکر بدون عرفان مظهر ظهور الهی فایده‌ای مترتب نشود و سبب تقرّب الی الله نگردد. این است که حضرت بهاءالله در لوح مبارک خطاب به ملک پاریس می‌فرماید، "لو تتوجهُ بسمع الفطرة إلى الأشياء لتسمع منها قد أتى القديم ذوالمجد العظيم. يسبح كلُّ شيء بحمد ربه منهم من عرف الله و يذكره، و منهم من يذكر ولا يعرف. كذلك أحصينا الأمر في لوح مبين." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 97)

هر ذکری لایق او نیست

خدا و مظهر ظهورش آنقدر متعالی هستند که اذکار بندگان لایق درگاه او نیست. در بخشی از دعایی که حضرت بهاءالله نازل فرموده‌اند تأکید دارند که حیات بدون ذکر الهی و محبت آن ذات لایتناهی معنایی ندارد و بدون ثنای و وصف خداوند اصلاً وجود مفهومی ندارد. اما، ذکر بندگان هم لایق درگاه او نیست. ملاحظه می‌نمایید که آدمی بر سر دوراهی قرار می‌گیرد که ذکر بکند یا نکند. از طرفی وجود و حیات بدون ذکر و ثنای خدا معنا ندارد و از طرفی ذکر بندگان لایق درگاه او نیست. بنابراین، باید طریق دیگری جست تا هم به ذکر و ثنای الهی پرداخته شود و هم لایق درگاهش باشد. این است که حضرت بهاءالله به نکته مهمی اشاره دارند که وقتی خداوند خودش را ذکر می‌کند نشان می‌دهد که ذکر غیر او لایق درگاه او نیست. بیان مبارک چنین است:

"لا حياة إلا بذكرك وحبك و لا وجود إلا بثنائك و وصفك مع علمي بأن ذكرى اياك لم يكن إلا كذكر العدم نفس القدم و استغفرك من ذلك بل ليس لأحد تلقاء آية من آياتك وجود و ذكر فكيف نفسك. تعالى تعالى ذكرك من يصعد ذكر خلقك. تعالى تعالى ثناؤك من يرجع إليه وصف بريتك و إن أعلى ذكر الممكات لا يتجاوز عن حد الإمكان فكيف يرتقي إليك يا من تحيرت في عرفانك أفئدة المقربين من أصفياك و المخلصين من أوليائك. ذكرك نفسك مدل بأن ذكر دونك لا يليق لك و لا ينبغي لحضرتك. كلها أذكرك يا الهى باسمك الباقي أشاهد بأن مظهر هذا الإسم يكون قائماً تلقاء الوجه و يقول أنا الذى كنت باقياً و أكون بمثل ما قد كنت ليس لبقائى فناءً و لا نفاذاً...." (ادعیه حضرت محبوب، طبع طهران، ص 10-11 / طبع قاهره، ص 11-13 / مضمون: حیاتی نیست مگر به ذکر و حب تو و وجودی نیست مگر به ثناء و وصف تو با آن که می دانم که ذکر من تو را نیست مگر مانند ذکر معدومی نفس وجود ازلی را و تقاضای بخشش می کنم از برای آن بلکه برای احدی در مقابل آیتی از آیات تو وجودی و ذکر نیست چه رسد به این که در مقابل خود تو باشد. ذکر تو برتر از آن است که ذکر خلق تو بدان صعود نماید؛ ثنای تو برتر از آن است که وصف بندگانت به آن راجع شود و بالاترین ذکر مخلوقات از حد امکان تجاوز نماید چگونه به سوی تو ارتقاء یابد ای کسی که دلهای برگزیدگان مقربت و دوستان مخلصت در شناخت تو متحیر مانده است. این که تو خود را ذکر می کنی گویای آن است که ذکر غیر تو شایسته و لایق تو نیست. اگر تو را، ای خدای من، با اسم باقی ذکر کنم، مشاهده می کنم که مظهر اسم باقی در مقابل ایستاده و می گوید که من باقی بوده ام و اکنون هم همانطور هستم که بوده ام و نیست برای بقای من فنایی یا پایانی.)

لزوم رعایت حکمت

البته جمیع بندگان باید رعایت حکمت را بنمایند. زیرا که هر نفسی تجمل ذکر الهی را ندارد. بنابراین، برای آن ذاکرین در ارض بمانند، باید حکمت را مراعات کرد تا به تحریک نفوسی که موفق به عرفان مظهر ظهور نشده اند منجر نگردد. حضرت بهاء الله می فرمایند، "این عبد آنچه از برای خود خواسته ام از برای کلّ دوستان حقّ خواسته ام. و این که به حکمت و حفظ امر شده و می شود مقصود این است که ذاکرین در ارض بمانند تا به ذکر رب العالمین مشغول شوند. لذا بر کلّ حفظ نفس خود و اخوان لأمر الله واجب و لازم است. و اگر احباء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر من علی الأرض به ردای ایمان مزین بودند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 226)

مسک اختتام

در پایان این گفتار، به توصیه حضرت بهاءالله به حضرات اماءالرحمن توجه می‌نماییم. از آنجا که به بیان صریح جمال مبارک که "قلم اعلی فرق مابین عباد و اماء را از میان برداشته و کل را در صُقع واحد به عنایت کامله و رحمت منبسطه مقرر و مقام عطا فرمود" (مائدة آسمانی، ج 8، ص 52) جمیع احباء را می‌توان مخاطب این لوح مبارک دانست. جمال قدم می‌فرمایند:

هوالبدیع

ای امةالله به ذکرالله مشغول باش و از ماسوایش دل بردار. چه که ذکرش مونس جان است و روح مشتاقان. از دنیا محزون مشو که سَمی است قاتل و زهری است هالک. نیک و بد آن چون نسائم اکوان و عهد اهل بیان پایدار نه و در مرور است. زینهار به سرورش مسرور مباش و به حزنش محزون مشو. قلب مقرر قرار تجلی رحمانی است، او را به غبار دنیا میالا. دل در محبوب بند و چون جبل بر حبش ثابت باش. این است نُصح غلام جمیع اماءالله را. در سحرگاهان به ذکر دوست ذاکر شوید و در صبحگاهان به یادش سر از فراش بردارید. و الروح و البهائ علی إماءالله کلهن.

(مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 57، ص 47-48)